

نامه‌ای از میرزای قمی

به

آقا محمدخان قاجار

بسم الله الرحمن الرحيم

راه گم کرده بیابان خطایا و جرایم، و کشتی شکست خورده طوفان دریای مآثم، باکمال انفعال از قبايح اعمال، و اعتراف به منقصت در جميع اقوال و افعال، و تحیر و سرگردانی در کیفیت مبدأ و مآل، به عرض اعلی می‌رساند که : چون این حقیر در اول شباب از تفضلات رؤف و هاب در جرگه محصلان علوم دینیّه درآمد، و برخی از ایام عمرم در خدمت پیشروان این مسلک به سر آمد، و به قدر مقدور در مجادله شیطانیّه و مجاهده نفسانیّه می‌کوشید و گاهی از مشرب هدایت قطره‌ای می‌چشید، و برهه‌ای دیگر از باده غفلت و بی‌خبری قدحی می‌نوشید، تا این که مدت عمری نمر و زندگانی بی‌اثر به چهل رسید که جناب سیدالبشر صلی الله علیه و آله در آن فرموده که :

من جاوزالاربعین ولم یغلب خیره شره فلیتجهز الی النار

یعنی کسی که بگذرد عمر او از چهل و خیر او بر شر او غالب نباشد پس مهیا باشد از برای رفتن به سوی جهنم.

دیدم که جسم بی‌ثبات در انهدام و ارکان کالبد هیولانی در انقسام و جیوش با فروگر جوانی در انهزام، و زاغ موی سیاه از سر پریده و چندپیری به جای او آشیان تکیده، و مشاعر ظاهره و باطنه در کم و کاست و قوای نمود و حرکت در نقص و فناست، و جاسوس مرگ در هر طرف پویان و به جهت یغمای نقد روان گران در هر سو جویان است. بومه و آراز چمن تنزه و بستان عشرت بر کنار و باغ و

گلستان را به جرگه بلیان ارزانی، و در کمال وحشت و روبرو قرار گذاشته، مدتی است که در خرابه های انزوا و اعتزال به سر می برد و به نوحه گری درماتم بی سعادت می خود اوقات می سپرد، تا در این دوسه سال که عمر بی حاصل قریب به پنجاه رسیده که جناب سید البرای اصلی الله علیه و آله فرموده که: بعد اتمام آن مبدأ معترک منایا است. یعنی اول معركة مرگ هاست، و در این وقت نوحه بر خود زدن از همه چیز لازم تر و بر عمر رفته و بلاهای آینده خود گریه بیش تر باید کرد. در هر دم زانگان مصیبت و محنت از هر سو در این خرابه برگردم جمع، و همه در دور من پروانه وار، و من در میانه می سوزم چون شمع، من گاهی بانوحه آنها دمساز و آنها بعد از یأس از من و بخت خود در پرواز، و گاهی در فکر عاقبت کار خود گریان و در عجز چاره این مصائب سرگردان؛ یکی فریادی کرد از خرابی آشیان و دیگری خیر می داد از مقتول شدن جو جگان و جمعی شیون داشتند از نهب ائاث و اموال و فوجی چهره می خراشیدند از هتک ماموس و اسرعیال. بعد از تفکر بسیار چاره را منحصر دید در عرض حال به سایه بلند پایه شهبازی همال و همای همت و اقبال، چرا که صموه های شکسته بال گرفته ران عقاب انتقام جناب شدید العقاب را جز چنگال شهباز سایه تفضل رؤف و هاب رهایی نمی تواند بخشید و آتش بوته امتحان را به غیر آب باران رحمت اله خاموش نمی تواند کرد و بالضرورة چند کلمه ای به عرض اعلی می رساند:

اولا ظهور سادگی از زیور تعارفات و نیاراستن خود را به زینت و زیب رسوم و تصنعات شاهد از خود گذشتگی و علامت انسلخ از رفعت جویی و خود شناختگی است. اگر در طریقه محاورات و طی مکالمات این قاصر خلاف تعارف آداب ملوک به عمل آید باعث انفجار خاطر دریا مقاطر نگردد. نه از این راه می ترسم که سزای آن کم التفاتی و بی اعتنایی به حقیر بشود - چرا که خود را در آن عرضه نمی دانم که مورد انتقام ملوک شوم - یا به سبب این منقصت از آنچه

از واهب دنیا و آخرت می‌طلبیم و امام، بلکه از آن می‌ترسم که به این جهت عنان خاطر خطیر را از توجه و التفات به این کلمات معطوف داشته از فوائد آن محروممان. دوست هر چند حقیر باشد گاه است از او نفع کثیر حاصل شود چنان که دشمن هر چند حقیر باشد گاه است که باعث فساد کبیر شود.

و ثانیاً این کلمات را که به عرض اعلی می‌رسد نه از بابت موعظه‌ای فرض کنند که عالم دانا به جاهل نادان کند و نه از بابت راهنمایی کسی انگارند که در امر خود حیران باشد تا این که دامن استملا از خاشاک رویی این راهگذر به بالازده شود یا جبین ترفع از ناملایمت این رفتار در چین رود، بلکه از راه مباحثه‌ای علمی و مذاکره‌ای دینی که دودانا باهم کنند یا از باب مشاوره‌ای سریه که دو مرجع باهم در میان نهند، نه این که خود را دانا دانم یا مرجع خوانم بلکه تشبیه به دانایان و مرجمان را شیوه سازم و درانجمن بی‌خودی و بوالهوسی نغمه پردازم.

و ثالثاً حقیر را در این کلمات جلب نفع دنیوی و حطام عاجل مطلقاً منظور نیست و این امر از جمیع اغراض فانیه و اغراض دانیه خالی است چرا که تاسخن از شوب اغراض خالص نباشد در مذاق صافی مشربان گوارا نیاید، و تاسهم کلام بر صفت استقامت و راستی متصف نباشد بر هدف مقصود تأثیر منزل نماید.

بعد از تمهید این مقدمات به مقتضای وافق اقتضای:

ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین (۱)

قدری به مذاکره عهد قدیمه و موثیق محکمه که با خداوند کریم داریم پردازیم و از یادآوری کوی جانان شوری در دل ناسوراندازیم ،

پس آن‌گاه در رفع اشکالات و استدلالات به برخی از مباحث علمیه مجمعی سازیم و غبار موانع و زنگه کدورت را از مرآت دل حقانیت منزل براندازیم. البته به نظر شریف رسیده و به سمع منیف استماع شده که در اخبار و کلام علماء اخبار از پادشاه تعبیر به ظل الله شده - یعنی سایه خدا - و چون خدای تعالی از باب اجسام نیست که سایه‌ای داشته باشد پس مراد از یکی از چند چیز خواهد بود:

یکی آن که چنان که کسی که اذالتهاب حرارت خودشید تابان در نصف النهار تابستان خود راه سایه درختی یا دیواری می‌کشد تا از شدت گزند گرما امان یابد و خود را در آن سایه خنک نماید، رعایا و ضعفا را هم چون حرارت جور و عدوان و آتش ظلم و طغیان شعله‌گیر و در بوته امتحان در کوره افساد مفسدان و معاندان آتش تعدی در گیر دبه پناه سایه عدل الهی که پادشاه عادل است به مروحه انصاف و داد رسی رفع التهاب و سوزش خود نمایند، و هر گاه گرگ فتنه باغی و طغنی در مرعی به رمه اجتماع ایشان زند بر دورشان حافظ چوب دستی معدلت - شاه جهان - اجتماع نمایند.

دویم این که چون سایه هر چیز با کمال ناچیزی و بی ثباتی شبیه به صاحب سایه است در شکل و مقدار، همچنین پادشاه با وجود انتمار و علاق جسمانی و آلودگی به تعلقات هیولانی باید مشابه حضرت سبحانی و متشبه به آن جناب در صفات نفسانی و محامد روحانی باشد.

سیم آن که چنان که از سایه هر چیز به آن چیزی می‌توان پی بردن، باید پادشاه چنان باشد که از رفتار و کردار آن پی به وجود خداوند منان و خالق دیان توان برد.

پس ناچار اشاده به بعضی از صفات شاه شاهان و مالک جسم و جان و مبدع زمین و آسمان و خالق انس و جان باید کرد و به یاد آوری این صفات طرب انگیز

دل عشاق سوخته دل وغالیه بیز مجمر شوق مشتاق محبت آب و گل گردیده به قدر
مقدور تشبه به آن جناب و تخلق به اخلاق او را منظور نظر داشت:

از جمله آنها آن است که جناب سیدالسااجدین- علیه و آباءه افضل صلوة
المصلین- در بعضی از مناجات‌های خود به آن اشاره فرموده. چون دل شب
می‌شد که خلوت سرای معشوق حقیقی و منزل نغمه و نوای عاشقان تحقیقی است
که یار وفادار دروصول به آن بی‌شکیب و اغیاری اعتبار در خواب غفلت از لذات
آن بی‌نصیب‌اند، و درامید بر روی هر طالب در آن وقت باز و روح هر جوینده
به سوی آن کنگره رفیعه در پرواز است چنان که قائلی گفته:

شب خیز که عاشقان به شب راز کنند

گرد درو بام دوست پرواز کنند

هر در که بود به وقت شب در بندند

الادر دوست را که شب بساز کنند

پس آن جناب بر می‌خاستند و بساط راز و نیاز به این نغمه و سرود

می‌آراستند: *پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

الهی غارت نجوم سماءك، و نامت عیون انامك، و هدأت اصوات عبادك
و انعامك، و غلقت الملوك علیها ابوابها، و طاف علیها حراسها، و احتجبوا عن
یسألهم حاجة او انتجع عنهم فائدة، و انت الاهی حی قیوم لا تأخذك سنة و لا نوم،
و لا یغفلك شیء عن شیء، ابواب سماءك لمن دعاك مفتحات، و خزائنك غیر
مفلقات، و ابواب رحمتك غیر محجوبات، و فوائدك لمن سألها غیر محظورات
بل هی مبدولات انت الاهی الکریم الذی لا ترد سائلا من المؤمنین سألک، و لا تحتجب
عن احد منهم ارادک، لا وعزتک و جلالک لا تختزل حوائجهم دونک و لا تمضیها
احد غیرک.

یعنی ای خدای من شب نیمه شده است، و سراسیمه شده است ستاره‌های آسمان تو، و به خواب رفته است چشم‌های مردمان تو، و ساکن و خاموش شده است صداهای بندگان تو و شتران و گاوان و گوسفندان از جمله مخلوقان تو و در کمال استحکام بسته‌اند پادشاهان همه بر روی خودشان درهایشان را، و طوف می‌زند بر دور آنها کشیک‌چیان و محافظت‌کنندگان ایشان، و مانع قرار داده‌اند بر کسانی که سؤال کنند از ایشان حاجتی را یا خواهند که بپسند از ایشان فائده‌ای را، و تو ای خدای من زنده و پاینده و به پادارنده‌ای، فرو نمی‌گیری تو را پینکی و نه خواب و باز نمی‌دارد ترا امری و شغلی از امری دیگر و شغلی دیگر، درهای آسمان‌های تو از برای کسی که از تو حاجت خواهد گشاده‌اند و خزانه‌های تو همگی نه بسته‌اند و درهای رحمت تو هیچ یک حاجبی و دریایی ندارند، و فایده‌های تو از برای کسی که طلب کند آنها را - غیر ممنوع‌اند بلکه بخشیده شده و حاضرند. تو ای خدای کریم من آن چنانی که رد نمی‌کنی مسائلی را از مؤمنین که سؤال کند از تو، و مانع قرار نمی‌دهی از یکی از ایشان که اراده درگاه تو کند. نه قسم به عزت و بزرگواری تو که ناامید نمی‌شود. و قطع نمی‌شود حوائج ایشان در نزد تو و بر نمی‌آورد حاجت‌های ایشان را غیر تو.

پس چنان که از عمده آثار شاه‌شاهان در صفات افعال بسط موائد و نوازل و دلجوئی ارباب حوائج و مسائل و گشادن درهای خزائن رحمت و خواندن فقرا و ضعفا بر بساط رأفت و نعمت و مراقبت احوال بندگان در آشکارا و نهان و محافظت آنها در خواب و بیداری در مهدامن و امان است، باید که سایه آن شاه اعنی پادشاه انسان نیز گردی از آن کوی را اکلیل فرقه عزت و پرتوی از آن نور را تاج تارک رفعت نموده در امثال امر:

تشبهوا بالله و تخلقوا باخلاقه

اگر چه شبانه محتاج به خواب و مضطر به حراست و محافظت اصحاب

باشد و به این سبب از رفع حوائج محتاجین بر کنار و از انجاش مطالب ایشان در اعتذار باشد لاقلاً روزانه به قدم‌مقدور در پینه کردن پاره‌های آنها و در گشادن بسته‌های آنها مافوق مهر پداری به کار برده، تا از سایر بنی نوع ممتاز و به خلعت، با فرو دولت ظل‌الله سرافراز باشد، و هر ضعیف دل را که سطوت قهرمانی مانع و خوف هیبت سلطانی رادع از عرض مطلب باشد به تعیین وسائط از مقربان و شافعیین دستگیر و چاره پذیر باشد. پس ناچار باید مقربان درگاه و امینان رأفت ابتیاه به رأفت و مرحمت خاقانی مستمال و مطمئن، و از اشتغال نواثر غضب سلطانی در مقام مؤاخذه و عتاب ایمن باشند تادر وساطت عرض مطالب کوتاهی نوزند؛ و این جرأت ایشان را حاصل نمی‌شود الا به رخصت سلطان، چنان که در باره مالک الملوك خود فرموده:

من ذا الذي يشفع عنده الابانه (۱)

ولا يشفعون الا لمن اذن له الرحمن (۲)

بلکه چنان که شاه شاهان بندگان ضعیف را رخصت داده که در حال از او مطلب خواهند و خرد و بزرگ را چنان روی کرم نموده که در شب و روز و خلوت و جمعیت در ساط مسألت او فراهم آیند و حتی نمک‌آش را از او جویند سایه آن رفیع الشان نیز باید به وساطت پرتو آن نور، عکسی از این مقامات و نماید چنان که جناب سید الساجدین در تئمه مناجات سابق در مقام خاکساری و تذلل عرض می‌نماید و هر چند مدخلیت تامی در مطالب مقصوده ماندارد اما چون متمم

۱- سوره البقره، آیه ۲۵۵

۲- آیه ای به این صورت در قرآن مجید نیست، گویا می‌خواسته‌اند یکی

از این دو آیه را بنویسند:

لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن- سوره النبا آیه ۳۸. لا تنفع الشفاعة الا من

اذن له الرحمن- سوره طه، آیه ۱۰۹.

مناجات سابق است و بالذات فوائد آن بسیار است مذکور می‌شود. و آن این است:

اللهم وقد تراني ووقوفي وذل مقامي بين يديك، و تعلم سريرتي وتطلع على ما في قلبي وما يصلح به امر آخري و دنياي. اللهم ان ذكرت الموت وهول المطلاع والوقوف بين يديك يغصني مطعمي ومشربو. واغصني ومنمئي رقادي واقلقتني عن وسادي وكيف ينام من يخاف بيات ملك الموت في طوارق النهار بل كيف ينام العاقل وملك الموت لا ينام الا بالليل ولا بالنهار، ويطلب قبض روعي بالبينات او في اناه الساعات.

بعد از آن به سجده می‌رفتند و پهلوی صورت مبارک خود را به خاک می‌چسباندند و می‌گفتند:

أسألك الروح والراحة عند الموت، والغفوحين القاك .
وچنان که جناب مالک الرقاب در رأفت به عباد چنان مائمه پهن کرده که هیچ يك را از سفره انعام محروم نکرده و دوست و دشمن را در روزی دادن به يك پایه رانده و به نوید:

ويعفون كثير والله عفو غفور

مقصرين و معتذرين را خرسند کرده و بر محسنين و ه طبعين آية :

لهم درجات ومغفرة من ربهم

خوانده، پادشاه این جهان را نیز عموم مرحمت و تجاوز از تقصیر و زلت با کمال تسلط و قدرت مرتبه‌ای خواهد بود در کمال رفعت و ایهت. نظر باید کرد خداوند متان‌دا که در این مرحله چنان سرحد کمال منظور داشته که گاهی قدم مرحمت‌را در بساط شفاعت بندگان گذاشته. چنان که البته حکایت حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه السلام به سمع شریف رسیده، اما چند کلمه‌ای از آن حکایت به عرض می‌رسد.

(ادامه دارد)